



مورچه ریزه!

مورچه تو کوچه‌ها بود
به دنبال غذا بود

تا زیر پای مردم
چی پیدا کرد؟ یه گندم

با این که خیلی ریز بود
ز رنگ و تُند و تیز بود

بالا و پایینش کرد
همچون و همچینش کرد

مارمولکه رو خاک‌ها
نشسته بود تماشا

حیوونکی تا غروب
کوچه رو گشت خوبِ خوب

اون رو گذاشت رو شونه‌اش
تا بیره به لونه‌اش

مورچه به گندم رسید
دونه رو آروم کشید

دونه‌ی سفت و سنگین
قل زد و افتاد زمین



● مهری ماهوتی
● تصویرگر: رضا مکتبی

مورچه‌ی وزنه‌بردار
دل نبریدش از کار

کشیدش این‌ور اون‌ور
گندم رو بُرد روی سر

مارمولکِ بی صدا
یه‌هو پریدش از جا

داد زد و گفت: «پهلوون!
تو هستی مردِ میدون!»

مورچه که فکر کار بود
فکر پیرِ بیار بود

با گندمش راه افتاد
اما جوابش رو داد:

«فلفل نبین چه ریزه
بشکن ببین چه تیزه!»